

باکابوسهای زن

من از میان تاریخ گذشتم
با گردباد پریشان و خسته دل
با کوله باری از تحقیر
در سالگرد عروسی
و باز جور پسر
زجر پدر
زورگویی برادر
در کوله پشتم ام
اما بی لرزشی

من از میان تاریخ آن چنان گذشتم
که با نیم‌نگاهی
شاعران را برهنه یافتم
و زنانی که عشق را سروده بودند
در انزوای حجب
با قامتی خمیده
در زیر بار تهمت هر غاصبی
چونان حضور ایستایی
بر بی‌انتهایی
نه چون گلی که ببوی
نه چون بیدی
ریشه‌ای در خاک
ریشه‌ای بر هوا

دکتر روح‌انگیز کراچی



یائسگی مردان

و آنچه زنان باید در این باره بدانند

زنی به من گفت: «بعضی از علایم یائسگی را در خودم می‌بینم اما علایم بیشتری را در شوهرم می‌بینم.» زن دیگری با غرولند می‌گفت: «گمان می‌کنم با یک مرد یائسه ازدواج کرده باشم. ۴۷ ساله است، منزوی، بداخلاق، و عصبانی از اینکه چرا موهایش دارد می‌ریزد.»

آیا مردان هم یائسه می‌شوند؟ بنا بر توضیح اشخاص، این پدیده در سنین ۴۰، ۵۰ و ۶۰ سالگی در زندگی برخی از مردان اتفاق می‌افتد و شواهد آن در اجزای فیزیکی، هورمونی، روانی و اجتماعی زندگی ایشان به چشم می‌خورد. آیا ما به سادگی از پیر شدن حرف می‌زنیم؟ بله، از پیری و نیز نبرد بزرگتری در دوران میانسالی مردان صحبت می‌کنیم. ■■

از نظر جسمی مرد میانسال متوجه کاهش تدریجی در استحکام و قدرت عضلاتش می‌شود. از نظر روانی علایم متداول عبارتند از رخوت، افسردگی، کج خلقی، نوسان در خلقیات و فقدان احساس سلامتی و همچنین ممکن است در توانایی و کاهش امیال جنسی نیز اختلالاتی به وجود آید. اگر مردی با همسرش حسن تفاهم و رابطه مطلوب نداشته باشد، شوکی که در اثر مشاهده این علایم دست می‌دهد، می‌تواند وضعیت روانی او را به شدت وخیم کند و در نتیجه این وحشت، ضعف جنسی به او دست دهد.

بسیاری از مردان با مشاهده این علایم از خود می‌پرسند: آیا این منم؟ اما در این باره با همسر یا دوستانشان صحبت نمی‌کنند. وقتی از مردی درباره شرایطش سؤال کردم، به من اخطار کرد که وارد حریم خصوصی او نشوم.

● مردانی که مداوماً خود را در لذایذ جنسی غرق می‌کنند، برای رسیدن به سنین ۶۰ سالگی باید از معبر متزلزلتری بگذرند.

اگر یائسگی زنان را گذرگاهی خاموش بدانیم، یائسگی مردان را، با درنظر گرفتن کاهش توانایی جنسی که به همراه دارد، باید گذرگاه ناگفتنی نامید، چرا که مملو از رازپوشی، شرم و انکار است. این گذرگاهی است که در آن، مرد ماهیت مردانه خود را در خطر می‌بیند.

اصطلاح یائسگی وقتی برای مردان مورد استفاده قرار می‌گیرد، بی‌سما به نظر می‌رسد. غدد تناسلی آنها مانند تخمیدان زنان، از کار نمی‌افتد. این واقعه در مورد مردان کندتر و تدریجی‌تر از یائسگی زنان اتفاق می‌افتد و جنبه عمومی هم ندارد، در ضمن ارتباطی هم به بارآوری ندارد. مردان نسبتاً سالم می‌توانند تا سنین کهولت صاحب بچه شوند.

اما پس از ۶۰ می‌صاحب‌ای که در انگلستان و آمریکا با مردانی سالم در رده‌های سنی ۴۰ تا ۷۰ سال و کارشناسانی که در مورد عدم توانایی جنسی مردان مطالعه می‌کردند انجام دادم، می‌توانم گزارش قطعی‌تری ارائه دهم مبنی بر اینکه با تغییرات جنسی در سنین میانسالی، مردان دچار بحرانهای روانی مردانه می‌شوند. در انگلستان گاهی این پدیده را «وقفه ویروسی» و در

بسیاری از زنان تصور می‌کنند گناه ضعف جنسی شوهر میانسالشان به گردن آنهاست و می‌پندارند اگر جوان و بارور بودند، شوهرشان هم در اوج توانایی باقی می‌ماند. عکس قضیه هم صادق است. مردانی که دچار ترس از ضعف جنسی بودند هنگامی که در مقابل همسران جوان و بارور قرار گرفتند، به کلی ناتوان شدند.

مردان متأهلی که مشکل خود را با پزشک در میان می‌گذارند، معمولاً تشویق می‌شوند که همسرشان را هم به همراه بیاورند. گاهی شکست دیوار سیکوت و شرم در مطب دکتر، و اطمینان از عادی بودن مسئله، می‌تواند مرد را قادر به برقراری رابطه با همسر مشوش خود کند. دکتر «ریچارد اسپارک» می‌گوید: «بیمار وقتی می‌فهمد که این مسئله فقط یک مشکل جسمانی است و ربطی به عدم کارایی او به عنوان یک مرد ندارد، از هیجان به لرزه می‌افتد.»

◀ افزایش خطر

چه چیز موجب از بین رفتن توان جنسی می‌شود؟ به نظر «دکتر ایروینگ گلداشتاین»، که در تحلیل گزارش ناتوانی از بخش

مصرف دارو به واسطه فشار خون بالا، می‌تواند ناتوانی را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش دهد. مردانی که پزشک معالجشان دربارهٔ داروی بیماری فشار خون به آنها تذکر نداده‌اند، موسسهٔ کینسی را نامه‌پاران کرده‌اند. «جون ری نیش»، مدیر اسبق موسسهٔ کینسی معتقد است: «پاسخ بدن به این داروها بسیار شخصی و فردی است. یک مرد ممکن است ناچار شود پنج داروی متفاوت را آزمایش کند تا دارویی را که توانش را تحلیل نمی‌برد پیدا کند.»

الکل هم برای مرد میانسال، خصم محسوب می‌شود. مصرف مزمن الکل دقیقاً قوای جنسی را نابود می‌کند. دکتر «مالکولم کروترز»، محقق مرکز بهداشت هورمونی در لندن معتقد است: «دایم‌ال‌خیرهای امروز، مردان ناتوان فردا هستند.» دکتر «تام لو»، پروفیسور اورولوژیست، در تایید این نظریه می‌گوید: «در بررسی بافتهای مربوط به بیمارانی که الکلیهای مزمن هستند، در می‌یابیم که اعصاب داخل بیضه‌ها به کلی از بین رفته‌اند و احیای آنها تقریباً غیرممکن است.»

● در میانسالی، در میزان هورمون مردانه عده معدودی از مردها افت چشمگیر دیده می‌شود. آنها علائم زیادی مشابه با علائم یائسگی زنان از خود نشان می‌دهند، از گر گرفتگی تا تمایلات کاهش یافته.

امریکا «وقفه جنسی» می‌نامیدند. دوستی قدیمی می‌گفت که اولین بار در سن ۵۰ سالگی این تغییرات را احساس کرده است: «این تغییرات شروع می‌شود و شکی در این باره نیست. در ۴۵ سالگی بر قله دنیا نشسته بودم اما در ۶۵ سالگی، موتور را روشن می‌کنم، ولی صدای غرش آن را نمی‌شنوم.»

این آشفتگی، که معلول تغییرات تدریجی در روابط جنسی است، از نظر روانی می‌تواند زهرآگین باشد. وقتی کاهش توانایی جنسی شروع شد، رفتارهای اضطراب آلودی را ایجاد می‌کند که می‌تواند موجب مشکلات جدی شود. از آن پس، به قول دکتر «ویلیام مسترز»، سکسولوژیست مشهور، همواره یک ناظر درونی، روابط آن مرد را با زنش زیرنظر خواهد داشت. ندای این داور درونی - یا به گفتهٔ «فیتزجرالد» - این امتیاز نگهدار، می‌تواند مرد را به ناتوانی بکشاند.

مطالعات دانشگاه ماساچوست همکاری داشت، در ۸۰ درصد از مردانی که دچار ناتوانی هستند، عامل عضوی دخیل است. متداولترین علت نارسایی در خون‌رسانی به بیضه‌ها، ناهنجاری در مجاری تناسلی است. دکتر «گلداشتاین» نقل می‌کند: «هر چیز که لوله‌ها را سد کند، می‌انند بیماری دیابت (مرض قند)، فشار خون بالا، مصرف سیگار و کلسترول بالا، می‌تواند موجب از دست دادن توانایی در مرد شود.»

تحقیقات دانشگاه ماساچوست موجب ارائهٔ نظریهٔ «اهمیت جریان خون در میزان ناتوانی جنسی شد». یکی از گردانندگان تحقیق می‌گوید: «نزدیک به دو سوم کسانی که علائم بیماریهای قلبی را نشان می‌دهند، حتی در سن ۴۰ سالگی، دچار ناتوانی جنسی حتی به میزان کم هستند.» تجویز دارو، خصم دیگری است. مثلاً

دکتر «اسپارک» معتقد است: «مصرف سیگار بسیار مخرب است و احتمالاً یکی از علل اساسی ناتوانی جنسی در مردان است که به مویرگهای داخل بیضه‌ها آسیب می‌رساند و لذا آنها دیگر نمی‌توانند برای جریان خون شدیدتر در زمان لازم، مؤثر شوند.» رژیم غذایی هم مؤثر است. تحقیقات دانشگاه ماساچوست برای اولین بار نشان داد که میزان کلسترول خون ارتباط مستقیم با توانایی جنسی دارد. افزایش کلسترول در خون مساوی است با کاهش نیروی جنسی.

◀ عامل هورمونی

هورمون شناسان پیشرو در این علم معتقدند که بسیاری و شاید اغلب مردانی که با به سن می‌گذارند، از مقدار ترشح تستوسترون در بدنشان کاسته می‌شود. دکتر «پنسی سیتی»، کارشناس مکانیسمهای هورمونی،

● بسیاری از زنان تصور می‌کنند گناه ضعف جنسی شوهر میانسالشان به گردن آنهاست و می‌پندارند اگر جوان و بارور بودند، شوهرشان هم در اوج توانایی باقی می‌ماند.

روان‌شناسی، «اعتماد به مقوله‌ای محوری مبدل می‌شود.»

به گفته دکتر «لو» اگر مردی در روابط جنسی خود با همسرش احساس امنیت روانی نکند، همچنان که پا به سن می‌گذارد توانایی جنسی خود را از دست می‌دهد. یکی از بیماران دکتر «لو» در طول ۱۰ سال زناشویی هیچ مشکلی نداشت. هنگامی که از همسرش جدا شد، با زن دیگری ازدواج کرد که دائماً به شکل ناراحت‌کننده‌ای او را با مردان جوان مقایسه می‌کرد. از آن پس او دچار ناتوانی جنسی شد. «آرتور کواک»، روان‌شناسی که مدت ۳۵ سال در این زمینه مطالعه و تجربه داشته است اضافه می‌کند: «تا وقتی که ما از جانب همسرمان احساس تحسین و امنیت نکنیم، قادر به انجام روابط جنسی کامل نخواهیم بود.»

دکتر «کاپلان» دریافته است که تغییر در نحوه برقراری روابط جنسی، به همراه ایجاد رابطه نزدیکتر و صمیمانه‌تر با همسر می‌تواند برخی از تأثیرات ناتوانی جنسی در اثر بالا رفتن سن را جبران کند.

دکتر «جون رینیش» می‌گوید: «در واقع اگر مردی از اعتماد به نفس و پشتیبانی و همراهی همسرش برخوردار باشد، احساس می‌کند که امیال جنسیش افزایش یافته است،

محدوده طبیعی ارتقا دهد، می‌توان قدرت عضلانی و سلامت عمومی بعضی از مردان را بهبود بخشید. دکتر «کروتز» از مرکز مراقبت‌های بهداشتی و هورمونی، از پیشگامان جایگزین درمان هورمونی است که در طول چند سال گذشته برای بیش از ۴۰۰ مرد، هورمون تستوسترون تجویز کرده است.

معمولاً یک دوره قرص به بیمار می‌دهند و پس از آن جبهایی را جایگزین می‌کنند که در طول یک دوره شش ماهه، هورمون تستوسترون در خون بیمار می‌ریزد. وقتی تأثیر این حبها از بین رفت، یک سری دیگر جایگزین می‌کنند. دکتر کروتز می‌گوید: «میزان موفقیت در تجویز این هورمون بسیار بالا بوده است.»

اغلب پزشکان از انجام دادن چنین شیوه بحث‌انگیزی احتراز می‌کنند. دکتر «لو» خاطر نشان می‌کند: «من نگران مردانی هستم که هورمون تستوسترون مصرف می‌کنند. ممکن است پس از مدتی بیضه‌هاشان ضعیف شود و شمارش گلبولهای قرمز خونشان بالا رود، که خطرناک است. هورمون درمانی می‌تواند رشد سرطان غده پروستات را هم تسریع کند و زمانی که بیمار مصرف این هورمون را قطع کند، ممکن است دچار افسردگی شود.» اما وی همچنین اذعان دارد

می‌گوید: «نیروی اغلب مردان در سنین میان ۵۰ تا ۶۰ سالگی تحلیل می‌رود.» تستوسترون که موجب تحریکات جنسی و همچنین رشد استخوانها و عضلات می‌شود، غالباً بر روی احساس سلامتی مرد تأثیر می‌گذارد و تمایلات جنسی او را بیدار می‌کند. هر چند مقدار تستوسترون ترشح شده در مردان مستتر ممکن است در حد طبیعی باشد، به تجربه خود آنها به مرور زمان از میزان تستوسترون دسترس‌پذیر کاسته می‌شود. تولید هورمون تستوسترون کاهش می‌یابد و تولید نوعی پروتئین به نام گلوبولین محدودکننده هورمون جنسی افزایش می‌یابد. تستوسترون با این پروتئین ترکیب و دسترس‌پذیری آن برای بافتها کم می‌شود. یک کارشناس هورمونهای تناسلی می‌گوید: «هنگامی که مردان پا به سن می‌گذارند سطح متوسط تستوسترون در بدن آنها ۵۰ درصد کاهش می‌یابد، اما مقدار واقعی در دسترس بافتها، به میزان دو سوم کاسته می‌شود.»

دکتر «هلن سینگر کپلن»، روان‌شناس و پژوهشگر مسائل جنسی که در سال ۱۹۷۹ برای اولین بار سندروم کم میلی جنسی را تعیین کرد، می‌گوید: «در میانسالی، در مقدار هورمون مردانه غده معدودی از مردها افت چشمگیر دیده می‌شود. در این نمونه‌ها، مردان

● روان‌شناسان متخصص امور روانی مردان معتقدند که روابط زناشویی پس از چهل سالگی، در زندگی مرد مسئله درون شخصیتی بسیار نیرومندی است.

منتها این بار او، امیالش را در اختیار می‌گیرد، نه امیال او را.»

مردانی که مداوماً خود را در لذایذ جنسی غرق می‌کنند، برای رسیدن به سنین ۶۰ سالگی باید از معبر متزلزلتری بگذرند. اما مردی که نقشهای سازنده دیگری نیز به عهده داشته باشد، در جامعه یک پدر و در خانه یک پدر بزرگ باشد و مایل به جستجوی همیاریهای معنوی عمیقتر و شور و شوق محبت‌آمیزتری باشد، سهلتر از این معبر گذر خواهد کرد. در نظر گرفتن این مسئله اهمیت دارد که غده زیادی مردان خوش‌بینه با شقیقه‌های خاکستری وجود دارند که از این معبر می‌گذرند بی‌آنکه به اعتماد به نفس یا توان جنسیشان خدشهای وارد شود.

که تستوسترون عامل فعال‌کننده هم هست. دکتر «کروتز» معتقد است هر نوع ضعف بیضه‌ها جزئی و قابل جبران است و بیماران همیشه قبل و در مدت درمان در مقابل سرطان غده پروستات محافظت می‌شوند.

پزشکانی که روشهای متداولتر را قبول دارند معتقدند که به اعتراض همسران این مردان نباید بیش از حد بها داد، در واقع هر چه مرد مستتر شود، صمیمیت و اعتماد میان او و همسرش نقش خطیرتری می‌یابد. هنگامی که گروهی از روان‌شناسان متخصص در امور روانی مردان را گرد هم جمع کردم، همگی بر این عقیده بودند که روابط جنسی پس از چهل سالگی، در زندگی مرد مسئله درون شخصیتی بسیار نیرومندی است. بنابر مشاهدات «استوارت فیشاف»، پروفیسور

علامت زیادی مشابه با علامت یائسگی زنان از خود نشان می‌دهند، از گزرگرتگی تا تمایلات کاهش یافته جنسی.»

آیا یک مرد می‌تواند دوباره توان جنسی خود را به دست آورد؟ کاملاً محتمل است. دایمی بودن ناتوانی جنسی الزامی نیست. اگر مردی در داروهای مصرفی خود به درستی تغییر دهد، سیگار را ترک کند، رژیم غذایی خود را بهبود بخشد و به میزان کافی تمرینات سریع ورزشی انجام دهد که سیستم مجراهای تناسلیش بهبود یابد، ممکن است توان جنسی خود را باز یابد. در غیر این صورت باید خود را به دست متخصص سپارد.

◀ درمان جدید

بنابر یافته‌های جدید، با استفاده از برخی مکملها که سطح تستوسترون را به بالاتر از

کونا، درباره کتابهای تازه

راز کوچک و داستانهای دیگر

فرخنده آقای

تهران

انتشارات معین

۱۳۷۲

ص ۱۲۹

چ ۱

ت ۳۰۰۰

۱۱۰ تومان

این کتاب مجموعه نُه داستان کوتاه است که راز کوچک بلندترین آنها به شمار می آید. بیشتر داستانها سبکی واقع گرایانه دارند. راز کوچک خود شاخصترین نوع این شیوه است. اساساً دو داستان چو ساکت بماتم و راز کوچک نوید حضور نویسنده ای دقیق را می دهد که ظاهراً سراپا گوش است و به خوبی روابط ساده و پیش پا افتاده ای را که در اطرافش جریان دارد ضبط می کند. این شیوه نگارش گرچه تازگی ندارد اما به خاطر انتخاب موقعیت مکانی و زمانی پر تنوع خود چشمگیر می نماید. در مجموع، داستانها نوعی تحرک در سکون را باز نمایی می کنند.

داستان چو ساکت بماتم ضربی تند دارد، به همان تندی حرف زدن «آقای ریاحی» که بازتاب جنون و پریشانی فرزند از دست دادگان این سالهاست. در راز کوچک، چهارمناپذیری بیماری زن و ناامیدی نهایی معلول جنگی، زمینه همبستگی دو ناآشنا را فراهم می آورد که در فاجعه مرگی زودرس شریکند. داستان ناله ها، از جمله داستانهایی است که همه شخصیتهای آن به روابط زناشویی یا نگاهی انتقادی و تلخ می نگرند. اما داستان از سوی دیگر نشانگر فقدان همبستگی و روابط گرم بین زنان غربیه نیز شمرده می شود.

دو داستان نستون در باد، نستون در بادان، نستون در خاک و صدای دریا با پرداختی فراواقعگرایانه نگاشته شده اند. اما هر دو به سبک نویسنده، در بازگویی جزئیات وفادارند. از مجموع داستانها چنین برمی آید که نویسنده گرچه از ملال آور بودن پیرامون خود غافل نیست اما توان آن

را دارد که با گشودن کلاف جزئیات، هر موضوع را سر بیندازد و پیش برود.

خانواده میکایل و اعقاب

مهین دانشور

تهران

نشر مرکز

۱۳۷۲

ص ۴۱۵

چ ۱

ت ۳۰۰۰

۴۲۰ تومان

بعد از رودخانه ما، خانواده میکایل و اعقاب دومین کار خانم مهین دانشور است. داستان این کتاب در بستر تحولاتی پیش بینی نشده از نظمی سنتی و مألوف به نظامی نو و ناشناخته پیش می رود، همراه با تصویری از زندگی در روستایی که دائماً دستخوش تغییرات جوی است. نقش قهرمانان داستان نیز در همین اثنا شکل می گیرد.

هر از گاهی طبیعت روی خوش می نماید تا محصولی به انبارها راه پیدا کند، ته شکمهای خالی را چیزی پر کند و دهانهای خشک، بامزه میوه های کال و رسیده خنک شود. ولی بیشترین روزهای سال، روزهای گرمای خشک و سوزان، باران، طوفان، سیل و سرمای جانسوز است که پیامدهایی از قبیل فقر، گرسنگی، بیماری و درماندگی روستائینان را به همراه دارد.

نیازهای مادی روستائینان که معلول ستم طبیعت است، موجب می شود که موجودی تحقیر شده، به آدمی فرصت طلب تبدیل شده و با بیرون کشیدن همه اندوخته روستائیان در ازای قوت اندک روزانه و تبدیل آنها به پول و سکه، ثروتی به هم بزند تا به اتکای همین ثروت به خوشبختی خانواده میکایل درآید، و هم اوست که در پایان داستان به زعم خودش، مهمترین عضو بازمانده خانواده میکایل به شمار می آید.

در این رمان در قیاس با سایر شخصیتها، زنان عموماً کم رنگترند. سرنوشت آنان بازتاب روابط سلطه جو زور آور مردان بر زنان است. تنها نمونه غیرانفعالی را می توان در همراهی دو هور، یعنی «عروس و

بیوه» یافت که با یکدیگر همدست شده اند تا شوهر مشترک را از خانه بیرون کنند. ناگفته نماند که حدود یازده صفحه واژه نامه پایان کتاب به خواننده کمک می کند که زبان نویسنده و گویش روستائینان منطقه ساوجبلاغ را بیشتر درک کند.

روستای سوخته

شیرین بنی صدر

تهران

نویسنده

۱۳۷۲

ص ۴۹۲

چ ۱

ت ۲۲۰۰

۵۰۰ تومان

رمان روستای سوخته، چنان که از نام آن برمی آید، داستان روستاییانی است که به گفته نویسنده در میان «گندمزارهای طلایی و کوه سرخ افسانه ای ده پیاله» در نزدیکی شیراز در آرامش و صفا کنار یکدیگر زندگی می کردند. نویسنده به بزرگداشت خاطر چنان «سعادت آبادی» که «مالکی در آن نبود و همه به هم یاری می کردند»، به نوشتن این کتاب دست زده است. خانم بنی صدر از همان ابتدا، احساس خوشبینانه خود را به داستان نیز تسری می دهد و چهره های خیال انگیز از روستائیان می پردازد: کسانی که بدون ورود بیگانه ها می توانستند قرنهای مانند شخصیتهای افسانه های شاه پریان کنار هم به سر ببرند.

آنچه از نخستین فصلهای کتاب جلوه می کند، وجود شخصیتهای زن داستان است. از جمله این زنان «بی بی صنم» است که نقشی کلیدی در داستان دارد. او هم پاکدل است و هم حکیم. در عین پاکدلی به مردم روستایش راه و چاه را نشان می دهد و از هر چیزی به ویژه اسرار گیاهان طبیعی سر در می آورد. زندگیش نمونه وار است. اگر او مظهر توأمان دانایی و خوش طینتی است، در عوض «ربابه» سرنوشتی غمبار دارد. بابت فرزند نامشروعی که به دنیا آورده است، چنان طرد می شود که سرانجام در ابدار می میرد، اما بر زندگی تک و توکی از مردمان ده تأثیر می گذارد.

در ضمن، مصاحبه م. آزاد با نویسنده، ضمیمه کتاب حاضر است. نقاشی روی جلد کتاب را خورد نویسنده، که دستی در نقاشی دارد کشیده است. دو معرفی کوتاه از رمان، به دو زبان فرانسه و انگلیسی نیز در پایان کتاب چاپ شده است.

هنر و سرگرمی

- دنیای هنر قلاب بافی / فریده جهانگیری، تهران، انتشارات بین المللی حافظ، ۱۳۷۲، ج ۹ (۹۶ ص)، چ ۱، ت ۱۰۰۰۰، ۲۵۰ تومان.

- قلاب بافی نوین / تهیه و تنظیم کبری سلمی، تهران، علمی و ورزش، ۱۳۷۲، ج ۹۲، ص ۵، ت ۶۰۰۰، ۱۷۰ تومان.

- سبزینه کنب بافی / سیما خلیلیان، تهران، مجرد، ۱۳۷۲، ج ۸۴، ص ۸، ت ۱۰۰۰۰، ۲۵۰ تومان.

علوم اجتماعی

- بچه های طلاق / تابیر، ترجمه توراندخت تمدن، تهران، مترجم، ۱۳۷۲، ج ۲۶۴، ص ۱۲، ت ۵۰۰۰، ۲۲۵ تومان.

- ریشه های طلاق و درسهای خوشبختی / مسعود صفایی، تهران، مؤلف، ۱۳۷۲، ج ۱۵۶، ص ۳، ت ۳۰۰۰، ۱۵۰ تومان.

- مدیریت مراکز پیش دبستانی / ترجمه و تألیف: فرخنده مفیدی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۲۰۸، ص ۱، ت ۳۰۰۰، ۲۰۰ تومان.

ادبیات فارسی

- بزم دیرینه عروس (شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی) / معصومه معدن کهن، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ج ۵۸۰، ص ۱، ت ۴۰۰۰، ۴۹۰ تومان.

- حدیث تنهایی / سعیده حسینیان، تهران، مؤلف، ۱۳۷۲، ج ۱۹۲، ص ۲، ت ۵۰۰۰، ۶۵ تومان.

معرفی کتاب



ژان پل سارتر می‌گفت: «هر دورانی را شعری است. در هر دوران، اوضاع و احوال تاریخی با آفریدن موقعیتهایی که فقط با شعر ممکن است بیان شوند یا پشت‌سر گذاشته شوند، ملتی را، نژادی را، طبقه‌ای را برای به‌چنگ آوردن مشعل برمی‌گزینند و از سوی دیگر گاهی جوشش شعری با جوشش انقلاب اجتماعی با هم منطبق می‌شوند و گاهی به دو راه مختلف می‌روند.»^۱

فروغ فرخزاد مصداق جمله معروف عوام «شاعر واقعی کسی است که با زبان مردم آشنا باشد» است. زبان فروغ آمیزه‌ای است از زبان ادبی و زبان مردم. خودش صادقانه می‌گوید: «من پناه بردن به اتاق در بسته و نگاه کردن به درون را در چنین شرایطی قبول ندارم. من می‌گویم دنیای مجرد آدم باید نتیجه گشتن و تماشا کردن و تماس همیشگی با دنیای خارجی باشد. آدم باید نگاه کند تا ببیند و بتواند انتخاب کند... به هر حال شعر از زندگی به وجود می‌آید، هر چه زیبا باشد و هر چیزی که می‌تواند رشد کند، نتیجه زندگی است. نباید فرار کرد و نفی کرد. باید رفت و تجربه کرد، حتی زشت‌ترین و دردناک‌ترین لحظه‌هایش را...»^۲

و چنین است که سه دفتر نخست او یعنی «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» ناشی از پیوند رویاهای درونی او با مرزهای خارجی است. در این سه مجموعه، شعرهای او بیشتر آمیزه‌های خام نوجوانی و اوهام زنانگی دوران جوانی او است.

آنچه فروغ فرخزاد را از دیگر شاعره‌های عصر خود متمایز می‌کند، یکی صداقت شعری اوست و دیگر انعطاف اوزان، کشیدگی سیلابها (هجاءها) و آهنگین بودن کلام او که نشانه کمال شعر اوست.

۵۵ فروغ فرخزاد ۱۵ دی ماه ۱۳۱۳ در تهران متولد شد.

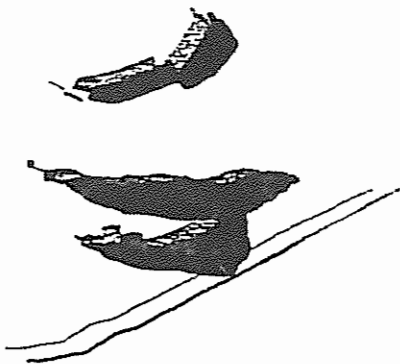
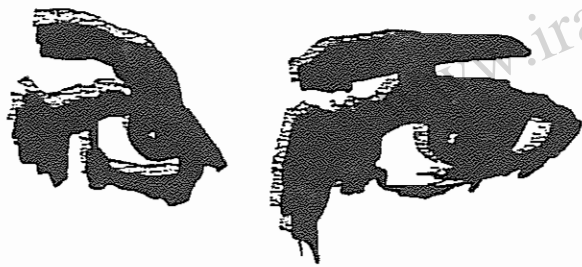
پس از اتمام دبستان به دبیرستان «خسرو خاور» پای گذاشت و در همان جا بود که نخستین اشعارش را سرود. در سن ۱۶ سالگی هنگامی که در کلاس هفتم دبیرستان بود با «پرویز شاپور» که ۱۵ سال از او بزرگتر بود، ازدواج کرد. پس از اتمام کلاس سوم دبیرستان و پایان گرفتن دوره اول متوسطه، به هنرستان «بانوان» رفت و در آنجا به فراگیری خیاطی و نقاشی مشغول شد و مدتی نیز در کلاسهای نقاشی استاد «علی اصغر پتگر» شیوه‌های نقاشی را فرا گرفت.

در سال ۱۳۳۱ در حالی که بیش از ۱۷ سال نداشت، نخستین مجموعه اشعار خود را با عنوان «اسیر» منتشر کرد. آنگاه در سال ۱۳۳۶ مجموعه اشعار «دیوار» و در سال ۱۳۳۸ «عصیان» را انتشار داد. کتاب «تولد دیگر» را در سال ۱۳۴۳ منتشر کرد که با انتشار این مجموعه خود او نیز تولدی دیگر در شعر امروز یافت. در سال ۱۳۴۴ از شوهرش جدا شد و با تنها فرزند خود «کامیار» به خانه پدری برگشت.

سرانجام در ساعت سه و نیم بعدازظهر روز دوشنبه بیست و چهارم بهمن ۱۳۴۵، هنگامی که با ماشین فولکس استیشن آبی رنگ - که خود راننده آن بود - به محل کارش، استودیو گلستان، می‌رفت با اتومبیل دبستان «شهریار» تصادف کرد و در دم جان سپرد.

پیکر او را در ظهر چهارشنبه، ۲۶ بهمن ۱۳۴۵ به خاک سپردند و بسیاری از شاعران و هنرمندان در مراسم تدفین او شرکت کردند.

کتاب «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» پس از مرگ وی، به همت خانواده‌اش منتشر شد. 



و این منم
زنی تنها
در آستانه فصلی سرد
در ابتدای درک هستی
آلوده زمین



۹۹ من از زمانی

که قلب خود را گم کرده است می‌ترسم
من از تصور بیهودگی این همه دست
و از تجسم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم!

اگر ما در شیوه‌های نقد ادبی خود تجدید نظری داشتیم و با توجه به این نکته که سالهاست در غرب، جامعه‌شناسی ادبیات رواج یافته و جزء لاینفک تحقیقات ادبی و جامعه‌شناسی به شمار می‌آید، به شناخت و تحلیل سیمای جامعه در آثار ادبی خود می‌پرداختیم، ای بسا حقایق نایافته و ناگفته که از لابلای کلمات و تصاویر و معانی، از پس غبار ابهام به در می‌افتاد و خواننده این آثار را با حقایق دیگر، اما ضروری و گزیرناپذیر، آشنا می‌ساخت. فروغ فرخزاد از جمله شاعرانی است که غالب آثار او با مفاهیم اجتماعی و گه‌گاه با نوع خاصی از طنز درآمیخته است و جای آن دارد که این آثار با نگرشی انتقادی - اجتماعی بررسی شود. از آنجا که جامعه‌شناسی آثار او در این مقال نمی‌گنجد، به یکی از عمده‌ترین مفاهیم اجتماعی در شعر او، یعنی ابتدال می‌پردازیم، چیزی که در کمتر شعری است که فروغ از آن اظهار ترس و دل‌تنگی نکند و تبری نجوید و آن را به باد ملامت و استهزا نگیرد و یا با آن نستیزد. █

روشن است که ویژگیهای آثار هر هنرمند هنگامی می‌تواند به درستی بررسی شود که او به نقطه اوج هنر خود رسیده یا بدان نزدیک شده باشد، و پیداست که ما در اینجا از «فروغی» سخن می‌گوییم که سبک و زبان و در حقیقت «راه خود» را یافته بود. هر چند، آنچه پیش از تولدی دیگر سروده بود، خود آغاز دوران تجربه‌های فردی و اجتماعی، شناخت اندک اندک آدمیان و محیط پیرامون خود، و در واقع عصیان خام علیه ارزشهای بی‌ارزش و قراردادهای مزورانه اجتماعی بود. از همان نخستین کتاب او، «اسیر»، کم‌کم شکوه‌های اجتماعی او آغاز می‌شود تا در تولدی دیگر، و به ویژه ایمان بی‌اوریم به آغاز فصل سرد، با احساس دردی عمیق‌تر به شکل پخته و شاعرانه‌تری مطرح می‌گردد.

او کسی بود که از یک پنجره، صادقانه بیرون را می‌نگریست:

«درختان خیس و عابران سنگین و سرگردان»، «کوچه‌های خاکی معصومیت»، «زنده بادها و مرده بادها» و... و در پناه پنجره‌اش با آفتاب رابطه داشت». او، همچون هر انسان آگاه دیگر، نخست فارغ از جنسیت خویش - «می‌نگریست» و سپس «زن» بود، و اگر شعر او رنگ غلیظ زنانگی دارد - که خود امتیاز او در بین دیگر شاعران زن به شمار می‌آید - به دلیل آن است که او، این شاعر، زن بودن خود را با تمام احساسات، عواطف، لطایف و ظرایف آن و هر آن چیز دیگری که به طبیعت او مربوط می‌شود پذیرفته و از رنجها و دردها و تبعیضها و تحقیرها و وظایف و مسئولیتهای اجتماعی زن به خوبی آگاه بود. او خود در مصاحبه‌ای گفته است: «اگر شعر من یک مقدار حالت زنانه دارد، خوب این خیلی طبیعی است که به علت زن بودن من است. من خوشبختانه یک زنم. اما اگر پای سنجش ارزشهای هنری پیش بیاید، فکر می‌کنم دیگر جنسیت نمی‌تواند مطرح باشد؛ اصلاً مطرح کردن این قضیه صحیح نیست... اصل کار آدم است. زن و مرد مطرح نیست.» و با این همه، از آنجا که در جامعه او، زن به گونه‌ای مضاعف از حقوق انسانی خود محروم است، بانگ هستی دردآلود هزاران هزار ساله او نیز می‌شود. فروغ به عنوان انسان آگاه، با هشجاری و جسارت، پیوسته با جامعه خود در تماس است: گاه از استودیوهای

فروغ درهای محدودیت شعر را باز کرد و خود بر ایوان آن نشست. خودش می‌گوید: «من راجع به شعر هیچوقت محدود فکر نمی‌کنم. من می‌گویم شعر در هر چیزی هست فقط باید پیدایش کرد و حسش کرد. به این همه دیوان که داریم نگاه کنید، ببینید موضوع شعرهایشان چقدر محدود بوده است... حالا دنیای ما دنیای دیگری است، ما داریم به ماه می‌رویم.»^۱

نیما در جایی چنین نوشته بود: «شاعر امروز باید مواظب باشد که موضوع حاصل شعر او حاکی از واقعیت‌های خارجی باشد نه درونی.»^۲

و هر چند خیلی بیشتر از اینها در «قابوس نامه» آمده بود: «شعر باید از بهر مردمان گویند، نه از بهر دل خویش.»^۳ اما شاید فقط در میان انبوه شاعران تنها فروغ بود که سعی داشت حداقل با خود صادق باشد.

اوج گیری گرفتن و قدرت کلام فروغ در «تولدی دیگر» نمایان می‌شود. او در این مجموعه به پختگی و کمال می‌رسد. شعر او در این دفتر دارای تعهد اجتماعی می‌شود و به دور از دنیای سه دفتر پیشین قدم برمی‌دارد. در «فتح باغ» می‌نویسد:

همه می‌ترسند

همه می‌ترسند، اما من و تو

به چراغ و آب و آینه پیوستیم

و ترسیدیم

و باز در شعر «ای مرز پر گهر»:

دیگر خیالم از همه سو راحتست

آغوش مهربان مام وطن

پستانک سوابق پرافتخار تاریخی

لالایی تمدن و فرهنگ

و جق و جق جق جقه قانون...

و سرانجام چه خوش گفته بود:

«شاعر بودن یعنی انسان بودن. بعضی‌ها را می‌شناسم که رفتار روزانه‌شان هیچ ربطی به شعرشان ندارد. یعنی فقط وقتی شعر می‌گویند شاعر هستند. بعد تمام می‌شوند. دو مرتبه می‌شوند یک آدم حریص شکموی ظالم و تنگ فکر، بدبخت، حسود و حقیر. خوب من حرفهای این آدمها را هم قبول ندارم. من به زندگی بیشتر اهمیت می‌دهم...»^۴

یادداشتها:

- ۱- سارتر. ژان پل: اورفه سیاه، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات نیل، ۱۳۵۱، صفحه ۷۹
- ۲- برگزیده اشعار فروغ فرخزاد، انتشارات جیبی، ۱۳۵۲، صفحه ۱۱
- ۳- همانجا، صفحه ۱۲
- ۴- یوشیچ. نیما: تعریف و تبصره و یادداشت‌های دیگر، امیرکبیر، ۱۳۴۸، صفحه ۲۳
- ۵- وشمگیر. قابوس بن: قابوس نامه، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، صفحه ۱۸۹
- ۶- قسمتی از «دو گفت و شنود با فروغ فرخزاد»، نقل از مجله آرش، شماره اول، دوره دوم.

فیلمبرداری سردر می‌آورد، گاه از محله کشتارگاه و میدان توپخانه و گاه از جدامخانه، که به او کمک می‌کند تا درک درست و دقیقی از زمان و جامعه خود داشته باشد. مردم خود را با شکستها و پیروزیها، رنجها و شادبها، فقر و گرسنگی و بیماری و... آرزوها و حسرتها و مهرها و کینه‌هایشان به خوبی بشناسد، همه را با حسی دقیقتر و با حساسیتی بیشتر در کنار آنها و با آنها تجربه کند. او در پی این نیست که نان به نرخ روز بخورد، بلکه نومیدانه امیدوار است که روزی که «نان و پیسی و روز اسم‌نویسی و نمرة مریضخانه و چکمه‌های لاستیکی و... را بین همه قسمت می‌کنند»، او نیز در کنار آنها سهم خویش برگیرد.

فروغ پیوسته و تقریباً در غالب اشعار دو کتاب آخر. خود تولدی دیگر و ایمان یاورم...، همچنانکه جزیی‌ترین تجارب خود را به شعر تبدیل می‌کند،^{۱۱} ابتدال جامعه و انحطاط فکری آن را، به عنوان یکی از اساسیترین رئوس شعر خود، با زبانی ساده و اندوهبار بیان می‌دارد. از «کلاغهای منفرد انزوا در باغهای پیرکسالت»^{۱۲} و «ستاره‌های مقوایی که در آسمان دروغ وزیدن می‌گیرد» و «شبی که چشمهای گرگهای بیابان را به حفره‌های استخوانی ایمان و اعتماد بدل می‌کند»^{۱۳}، «از جهان بی تفاوتی فکرها و صداها»^{۱۴} و «مردمی که همچنانکه تو را می‌بوسند در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند»^{۱۵} رنج می‌برد و از مردگان هزارساله که بر سطح زندگی جنازه‌وار می‌زیند و خود را خوشبخت نیز می‌پندارند و در فساد و بیهودگی غرق‌اند، به تلخی و با تمسخر و اندوه سخن می‌راند:

ستوه آمده است و از زوال عشق و ایمان در او رنج می‌برد. او در تمام لحظه‌های عمر خود که در حقیقت تمام لحظه‌های شاعرانه اوست، به تلخی درد می‌کشد و می‌کوشد تا ابتدال و ناهنجاری را، چنانکه نیما از شعر توقع دارد^{۱۶}، با قوت‌تر از آنچه هست بیان دارد. او که «از تنفس هوای مانده»^{۱۷} ملول می‌شود، خود در این مرداب فرو نمی‌رود، چه، می‌داند که نباید توقف کرد و ماند و پوسید و گندید و در مرداب جامعه‌ای بیمار، که همه ارزشهایش بیمار است فرو رفت. «جامعه‌ای که سوسک در آن به سخن در می‌آید»^{۱۸} او از بیهوده ماندن و بیهوده زیستن و همچون «عروسک کوکی» فریاد کاذب «خوشبختی سردادن»^{۱۹} بیزار است، عصیان او علیه این همه ناهنجاری در آیه‌های زمینی^{۲۰} و ای هرزپو گهر^{۲۱} به اوج می‌رسد.

و با این همه، تدبیر شاعر برای این انسان بی هویت، «انسان پوک پر از اعتماد»^{۲۲} چیست؟ او باید و نباید به کار نمی‌برد اما هنگامی که می‌گوید:

مرا به حرکت حقیر کرم در خلاء گوشتی چکار
مرا تیارخونی گلها به زیستن متعهد کرده است...^{۲۳}
یا:

و از میان شکل‌های هندسی محدود
به پهنه‌های حسی وسعت پناه خواهم برد...^{۲۴}

● فروغ باطنزی تلخ و موقر می‌خواهد انسان را از منجلاب ابتدال بیرون بکشد. از ریا و دروغ و بی تفاوتی و تنگ‌نظری او به ستوه آمده است و از زوال عشق و ایمان در او رنج می‌برد.

یا:

چرا توقف کنم؟
من از عناصر چهارگانه اطاعت می‌کنم
و کار تدوین نظامنامه قلبم
کار حکومت محلی کوران نیست...^{۲۵}

به ما می‌آموزد که باید این گونه بود، همان گونه که او خود بود. و گویی تمامی نیروهای طبیعت نیز در زدودن این ابتدال - که خلاف ناموس طبیعت است - با او یگانه‌اند:

نهایت تمامی نیروها پیوستست
پیوستن به اصل روشن خورشید
و ریختن به شعور نور
طبیعی است که آسیابهای بادی می‌پوسند

چرا توقف کنم؟^{۲۶}

او برای نشان دادن و خوار داشت این ابتدال: «مردابه‌های الکل»^{۲۷}، «انبوه بی تحرک روشنفکران»^{۲۸}، آنانی که مجسمه‌های پریده رنگی بیش نیستند، و کسانی که «همچنان که قلبهایشان در جیبهایشان نگران است، برای سهم عشق قضاوت می‌کنند»^{۲۹}، همه توان انسانی و شاعرانه خود را به کار برد و هرگز از راه نایستاد. او دریافته بود که آنچه این ابتدال را خنثی می‌کند و در حقیقت نیروی محرکه انسان برای مبارزه با آن است و انگیزه حیات متعالی را قوت می‌بخشد، عشق و ایثار است:

جنازه‌های خوشبخت
جنازه‌های ملول
جنازه‌های ساکت متفکر
جنازه‌های خوش برخورد، خوش پوش، خوش خوراک
در ایستگاههای وقت‌های معین
و در زمینه مشکوک نورهای موقت
و شهوت خرید میوه‌های فاسد بیهودگی...^{۳۰}

انسانی که فروغ تصویر می‌کند، انسان معاصر او، انسان عصر صنعت و جنگ و انفجار است، انسانی است که «صدای زنجره را می‌کشد»^{۳۱} و «گوش به زنگ سوت کارخانه‌های اسلحه‌سازی است»^{۳۲}؛ او مجال تفکر و عشق ندارد، سهل‌انگار و بی تفاوت و ریاکار است و «هر چه را که باید از دست داده باشد از دست داده است»^{۳۳} و بدین سبب به «تفاله زندگی» دلخوش است و از حقیقت آن بی نصیب! او در دیار «عروسکها» و آدمکها و «در زیر سایه‌های درختان کاغذی»^{۳۴} زندگی می‌کند و در آنجا نشانی از عشق و دوستی نمی‌یابد، دیاری که کودکانش «در پشت میزهای مدرسه‌های مسلول»^{۳۵} درس می‌خوانند، دیاری که «ریسمان عدالت»^{۳۶} در آن سست است و «چشمهای کودکانه عشق را با دستمال تیره قانون»^{۳۷} می‌بندند. این انسان فقط بار خویش می‌بندد و سر خویش می‌گیرد و می‌گوید وقتی که من بمیرم دیگر چه فرق می‌کند که باغچه باشد یا نه.^{۳۸} او «در میان خانه‌مصنوعیش، زیر درختان مصنوعی آوازه‌های مصنوعی سر می‌دهد»^{۳۹} فروغ باطنزی تلخ و موقر به این انسان هشدار می‌دهد و می‌خواهد او را از منجلاب ابتدال بیرون بکشد. از ریا و دروغ و بی تفاوتی و تنگ‌نظری او به



● اگر شعر او رنگ غلیظ زنانگی دارد - که امتیاز او در میان شاعران زن به شمار می‌آید - به دلیل آن است که او زن بودن خود را با تمام احساسات و عواطف آن پذیرفته و از رنجها، دردها، تبعیضها، تحقیرها و مسئولیتهای زن به خوبی آگاه بود.

۹. چشم انداز شعر نو فارسی: حمید زرین کوب، تهران، توس، ۱۳۵۸، ص ۲۱۱.
 ۱۰. ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد، ص ۲۶
 ۱۱. همان جا، ص ۳۱
 ۱۲. همان جا
 ۱۳. همان جا
 ۱۴. همان جا، ص ۴۱
 ۱۵. همان جا، ص ۴۷
 ۱۶. همان جا
 ۱۷. همان جا، ص ۵۰
 ۱۸. همان جا، ص ۶۰
 ۱۹. همان جا
 ۲۰. همان جا، ص ۶۱
 ۲۱. همان جا، ص ۶۲
 ۲۲. همان جا، ص ۷۱
 ۲۳. همان جا، ص ۷۵
 ۲۴. روشتر از خاموشی: به انتخاب مرتضی کاخی، تهران، آگاه، ۱۳۶۸، ص ۷۸.
 ۲۵. ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد، ص ۹۳

عشق به حقیقت، انسان، طبیعت و تمامی آنچه که انسان را انسان می‌کند:

وقتی که زندگی من دیگر چیزی نبود، هیچ چیز به جز تیک تاک ساعت دیواری دریاقتم باید باید باید دیوانه وار دوست بدارم...^{۳۸}

و هم بدین سبب بود که «دلش برای باغچه می سوخت^{۳۹}» و «مغزش لبریز از صدای وحشت پروانه‌ای بود که او را در دفتری به سنجاقی مصلوب کرده بودند.^{۴۰}»
 و برای این همه، تاوانی سخت و تلخ پرداخت:

نگاه کن که در اینجا چگونه جان آن کسی که با کلام سخن گفت و با نگاه نواخت

● فروغ به عنوان یک انسان آگاه، با هشیاری و جسارت، پیوسته با جامعه خود در تماس است: گاه از استودیوهای فیلمبرداری سردر می‌آورد، گاه از محله کشتارگاه و میدان توپخانه و گاه از جذامخانه.

۲۶. همان جا، ص ۹۲
 ۲۷. تولدی دیگر، فروغ فرخزاد، ج ۱۶، تهران، مروارید، ۱۳۶۹، ص ۶۶.
 ۲۸. همان جا، ص ۸۸
 ۲۹. همان جا، ص ۱۳۴
 ۳۰. ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد، ص ۳۴
 ۳۱. همان جا، ص ۹۵
 ۳۲. همان جا، ص ۳۰
 ۳۳. همان جا، ص ۹۰
 ۳۴. همان جا، ص ۹۳
 ۳۵. تولدی دیگر ص ۹۱
 ۳۶. همان جا
 ۳۷. ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد، ص ۴۸ و ۴۹
 ۳۸. همان جا، ص ۶۹
 ۳۹. همان جا، ص ۶۹
 ۴۰. همان جا، ص ۶۱
 ۴۱. همان جا، ص ۳۸

و با نوازش از رسیدن آرامید به تیرهای توهم مصلوب گشته است^{۴۱}

اما این تاوان گزاف - که او یک تنه پرداخت - در برابر آن نقدینه گرانها و سرشار که به گنجینه ادب ما سرازیر شد، ناچیز می‌نماید. مگر شعر جوهر هستی و عصاره عشق و احساس و تفکر آدمی نیست؟
 «اگر شعر برای آوردن نور و آتش از آن نواحی جاودانی که الهای قوه خفایش گونه حسابگری هرگز جرئت پرواز در آنها را - اوج نمی‌گرفت؛ فضیلت، عشق، وطن خواهی و دوستی چه بود؟ مناظر این جهان زیبایی که ما در آن زندگی می‌کنیم چه می‌شد؟ و سلی ما در این سوری گور و نیز آرزوهایمان در باره ماورای آن چه بود؟^{۴۲}»

پانوشتها:

- ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد: فروغ فرخزاد، ج ۶، تهران، مروارید، ۱۳۶۳، ص ۷۷.
 اسیر: فروغ فرخزاد، ج ۷، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۷.
 ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد، ص ۳۵
 همان جا، ص ۶۰
 همان جا، ص ۴۸
 همان جا، ص ۶۵
 گزینة اشعار فروغ فرخزاد: به کوشش بهروز جلالی، تهران، مروارید، ۱۳۶۴، ص ۲۰-۲۱.
 ایمان بیادوم به آغاز فصل سرد، ص ۸۷

۴۲. شیوه‌های نقد ادبی: دیوید دیچز، ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران، علمی، ۱۳۶۶، ص ۲۰۲.
 و نیز: مجموعه مقالات ذیل درباره فروغ فرخزاد:
 اسماعیلی، امیر و ابوالقاسم صدرارت. جاودانه فروغ فرخزاد، ج ۲، تهران، مرجان، ۱۳۴۷.
 - جاودانه فروغ فرخزاد: اسماعیلی، امیر و ابوالقاسم صدرات، ج ۲، تهران، مرجان، ۱۳۴۷.
 - جاودانه زیستن، در اوج ماندن: بهروز جلالی، تهران، مروارید، ۱۳۷۲.



زنان و لزوم آگاهی بیشتر از ایدز

ترجمه میترا معدنی

۱۹۸۵ به ۳۰ درصد در سال ۱۹۹۳ افزایش یافته است.

دکتر مرسن سه عامل عمده در توضیح علل رشد ابتلای زنان به ویروس ایدز را چنین طبقه‌بندی کرده است:

- چون زنان در حین آمیزش جنسی از سطح مخاطی بیشتری برخوردارند، از نظر بیولوژیکی صدمه پذیرترند. افزون بر آن نطفه نسبت به مایع مهبل‌ی جای بهتری برای تمرکز ویروس ایدز است.

- زنان از نظر علم بیماری‌های مسری نیز آسیب‌پذیرترند. در دنیا معمولاً مردانی که ازدواج می‌کنند با بسیاری از زنان دیگر آمیزش جنسی داشته‌اند. در ضمن این که زنان به خاطر زایمان، ناقل بیماری به کودک می‌شوند.

- زنان از نظر اجتماعی نیز نسبت به ویروس ایدز آسیب‌پذیرند. در بعضی کشورها، مردان با تمام زنانی که از حمایت مالی ایشان بهره‌مندند روابط جنسی دارند، و نتیجه این امر نوعی تسلیم جنسی است و مانع فراهم آوردن جو مناسبی برای جلوگیری از

طور متوسط حدود یک سوم نوزادان مادران مبتلا، به این بیماری دچار شده‌اند.

در کشورهای صنعتی، انتقال این ویروس اغلب از طریق همجنس‌بازی یا تزریق مواد مخدر است اما متأسفانه شیوع بدیمن این ویروس، در افرادی که روابط جنسی معمولی نیز دارند دیده می‌شود. سال گذشته در ایالت متحده، موارد مشاهده شده ایدز در زنان تقریباً ۱۰ درصد بیشتر از سال پیش بوده است. تزریق مواد مخدر، زمینه ابتلای این بیماری را افزایش می‌دهد، به خصوص که به ویژه بیشتر از طریق روابط جنسی با مردی است که مواد مخدر تزریق می‌کند.

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، انتقال ویروس از طریق مقاربت جنسی نسبت به اروپا و امریکا بیشتر شده است. در کشورهای تابعه صحرای آفریقا زنان مبتلا به ویروس ایدز در حال حاضر پنج - شش برابر بیشتر از مردان است و تعداد آنان رو به افزایش است. در مالدیو، زنانی که در کلینیک‌های مراقبت‌های قبل از زایمان به سر می‌برند، از حدود سه درصد مبتلایان در سال

۱۹۹۳ در سال ۱۹۹۳ بیش از یک میلیون زن به بیماری ایدز مبتلا بودند، و تا سال ۲۰۰۰ میلادی این تعداد به بیش از ۱۳ میلیون بالغ خواهد شد.

دکتر میکایل مرسن، مدیر اجرایی طرح جهانی «هو»، پیرامون تأثیر ویروس ایدز بر مادران و کودکان، در دومین کنفرانس بین‌المللی ادینبرگ گفت: «یک دهه قبل به نظر می‌رسید که زنان و کودکان در حاشیه همه‌گیری ویروس ایدز قرار دارند اما امروز، همان‌طوری که تشکیل این کنفرانس نشان می‌دهد، زنان و کودکان موجبات اصلی نگرانی ما را فراهم می‌آورند. موج همه‌گیر این ویروس، میلیون‌ها زن، و کودکان آنها را مبتلا کرده و میلیون‌ها تن دیگر را در معرض تهدید قرار داده است.»

طبق برآورد «هو»، زنان تقریباً نیمی از بزرگسالان تازه مبتلا شده را تشکیل می‌دهند. با ابتلای هر چه بیشتر زنان، ابتلای فرزندان آنها نیز افزایش می‌یابد. در سرتاسر جهان، به



انتقال ایدز است.

تأثیر ایدز بر کودکان، حقایق مهم:

- تقریباً همه کودکان مبتلا به ایدز، در دوران قبل از تولد به این بیماری آلوده شده‌اند، مادران باردار در حین دوران بارداری، زایمان و گاهی در دوره شیردهی به کودکان، ویروس را انتقال می‌دهند.
- خطرات ابتلای کودکان به ویروس در اثر تزریقات جلدی، تزریق خون و خدمات ایمنی‌سازی و معالجات بیمارستانی کم است.

- میزان ابتلای نوزادانی که مادرانشان به این بیماری دچار هستند بین ۲۵ تا ۴۰ درصد است.

- یکی از علل ابتلای کودکان به ایدز در روپا و ایالات متحده، تزریق داخل وریدی مواد مخدر توسط والدین آنهاست، و در کشورهای در حال توسعه، ابتلای نوزادان در نتیجه عمل زناشویی خانواده‌شان است.

- تشخیص وجود ویروس ایدز در زادان دشوار است. بیشتر آزمایشات ساده لخیص ویروس ایدز، نمی‌توانند تفاوت بین اذتنهای بدن و پادتنهایی را که به طور برفعال از مادر مبتلا، منتقل شده‌اند تشخیص دهند.

- کودک مبتلا به ایدز معمولاً از اسهال، بی‌اشتهایی یا بیماری تنفسی رنج می‌برد.
- ویروس ایدز در بسیاری از کودکان به عت فعال می‌شود. به طور متوسط تقریباً می از کودکان مبتلا، قبل از دو سالگی بمیرند و ۸۰ درصد آنها تا پنج سالگی ک می‌شوند.

- بیماری و مرگ مادران برای سلامت و ات نوزادان خطرناک است.

- زمانی که علایم ایدز در کودک مشاهده د - پیش‌بینی بیماری هر چه که باشد - بایست واکسیناسیون معمول را علیه ریه‌های قابل کنترل، به غیر از واکسن سل (ث.ث)، انجام داد.

- در آفریقا، به خاطر وجود ایدز، درصد و میر زیر پنج سال نسبت به سقط جنین ۴ افزایش است.

زنان از نظر علم بیماریهای

ری نیز آسیب‌پذیرتر از مردانند. ضمن آنها به خاطر زایمان، ل بیماری به کودک می‌شوند.

- ایدز باعث یتیم شدن بسیاری از کودکانی شده که خودشان هم در معرض این بیماری قرار دارند.

- جوانان می‌بایست قبل از ازدواج از طریق آموزش سلامت و بهداشت، آموزشهای مدرسه‌ای و منابع دیگر، اطلاعاتی در مورد این ویروس کسب کنند.

- انتقال ایدز از مادران و تأثیر آن در سلامتی کودک امری قطعی است و هر مادری که نوزادش مبتلاست، محکوم به فنا است.

- جلوگیری از بیماری ایدز در زنان کلید حفظ حیات کودکان از ایدز است.

تعداد بخشیدن به خطرات شیر مادر و شیر شیشه‌ای

نوزادان در دوران قبل از تولد، بعد از تولد و شیرخوارگی، ویروس ایدز را از مادرانشان دریافت می‌کنند.

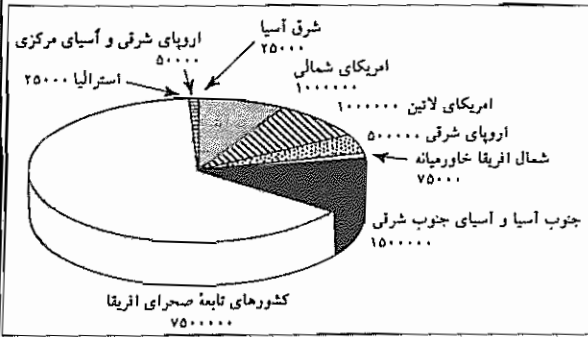
تغذیه از شیر مادر بهترین روش تغذیه کودک است اما مطالعات بی‌شماری حاکی از آن است که شیر دادن مادران مبتلا، خطرات جدی در بردارد. با این وجود در کشورهای در حال توسعه، خطرات تغذیه کودک با شیر گاو احتمال ابتلا به بیماریهای دیگر را نیز در آنها افزایش می‌دهد.

براساس آخرین برآوردها، در آفریقا، جایی که شیردادن به کودک یک اصل اخلاقی به شمار می‌رود، حدود ۳۰ درصد از کودکان این ویروس را از مادرانشان دریافت کرده‌اند و حداقل یک سوم انتقال بیماری مربوط به دوران شیرخوارگی و مابقی ماحصل دوران بارداری یا زایمان می‌باشد. در اروپا که تقریباً هیچکدام از زنان مبتلا، به طفل خود شیر نمی‌دهند، تنها ۱۵ درصد از نوزادان مبتلا شده‌اند.

طبق این برآوردها می‌توان نتیجه گرفت که بیش از نیمی از انتقال ویروس مادر به کودک از طریق شیر دادن است. زنانی که در مناطقی زندگی می‌کنند که نوزادانشان به خاطر بیماریهای عفونی و سوءتغذیه هلاک می‌شوند، مجبور به شیردادن به نوزادشان می‌شوند. شیر مادر سالمتر از شیر گاو است و پادتنها و سلولهای ایمنی دهنده‌ای را در بردارد که نوزاد را از بسیاری بیماریهای دیگر حفظ می‌کند. با این حال براساس گزارش «هو»، زنان کشورهای صنعتی به کودکانشان شیر نمی‌دهند چرا که خطر ابتلای کودکان، مهمتر از خطرات احتمالی دیگر است.

اکنون که شیوع ایدز هر لحظه افزایش می‌یابد، دیگر:

درصد آلودگی به ایدز در اوایل سال ۱۹۹۳



اکنون که شیوع ایدز هر لحظه

افزایش می‌یابد، دیگر زمان مبارزه با انکار، بی‌توجهی و سهل‌انگاری دولتها، جوامع و افراد است.

- زمان مبارزه با انکار، بی‌توجهی و سهل‌انگاری دولتها، جوامع و افراد است. پیشگیری و آموزش، باید در اولیت قرار گیرند چرا که تاکنون برای این بیماری واکسنی تهیه نشده است و بیماری همچنان علاج‌ناپذیر باقی مانده است.

- زمان کاهش آسیب‌پذیری زنان نسبت به ویروس ایدز است که فقط از طریق بهبود وضع بهداشتی، بالا بردن سطح تحصیلات، تضمین آتیه مالی، موقعیت اجتماعی و حقوقی آنها میسر است.

- زمان آن است که نسل جوان از آگاهی و امکانات کافی برای حراست از خویشان از دام این بیماری بهره‌مند شوند.

- زمان آن است که با برنامه‌ریزی طرحهای آموزشی در اماکن کاری، و با کمک رؤسای امور، از گسترش و همه‌گیری این بیماری جداً خودداری کرد.

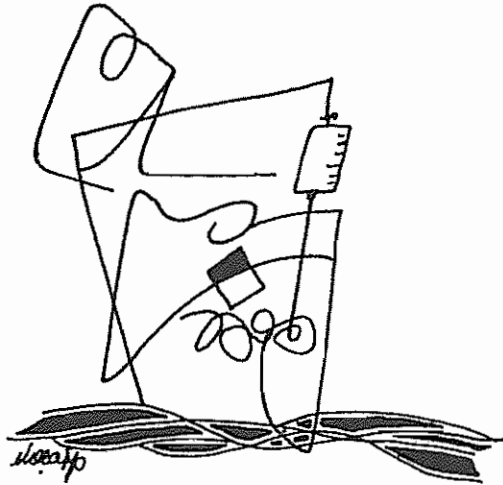
- و از همه مهمتر زمان آن رسیده است که از تمام نقاط دنیا و نه تنها از کشورهای پیشرفته، همه اطمینان حاصل کنند که مراقبتهای ویژه بهداشتی برای مردم، در دسترس همگان است.

منبع:

Global Child Health News and Review

(UNICEF)

پانویس:



یک

دو

سه

نفس...

رویا شاپوریان

سرنگی می کشید و داخل رگ می زد.
گفتم: «یکی بده مستقیم بزنم توی قلب شاید به کار بیفتند.» و به مشت بسته بچه نگاه کردم که باید اندازه قلبش باشد.

باز گوش کردم، نمی زد.
علی گفت: «زندگی سختی را انتخاب کرده ای. من نمی توانم تحمل کنم. می دانی کار من هم مسئولیت دارد اما وقتی نقشه ای را کشیدم و تحویل دادم، دیگر کسی طلبکارم نیست. نصف شب صدایم نمی زنند.»
سرم پایین بود. جلوی در خانه ای یک گربه لم داده بود و چشمش به کیسه زیاله کنار در بود. از جوی آب دم بیمارستان بخار بیرون می زد.

علی گفت: «این دیگر چیست؟»

گفتم: «مال رختشویخانه است.»

دست مرا کشید و گفت: «حتماً پر از عفونت است. بیا برویم آن طرف.»

سوزن را توی قلب فرو کردم. اول خون زد توی سرنگ، خالیش کردم و بعد مایع را دادم. فوری گوش دادم و سه بار دیگر ماساژ دادم. پرستار نفس داد. تقریباً حدود ساعت سه صبح بود که از اورژانس رفته بودم - از دم بخش که رد می شدم چشمم به تصویر جوی آبی بود که از کنار درختها روان بود. همان که زیرش نوشته شده بود: «بهبزستی»

... یک، دو، سه، نفس، گوشی را روی سینه اش فشار دادم، بعد گوش کردم و یک نفس توی دهانش دادم. اگر تنها باشی و کسی کمکت نکند می توانی خودت هفت هشت بار که ماساژ دادی دوبار پشت سر هم نفس بدهی، نتیجه فرقی نمی کند. بعد سرپرستار بخش آمد کمکم. موی خرمایی رنگش را فر زده بود و از جلوی مقنعه اش بیرون گذاشته بود. همیشه می گفت: «از بخش نوزادان متنفرم. زبان آدم را نمی فهمند.»

علی گفت: «منی دانم چطور به تو بگویم، هر قدر که بشود کسی را دوست داشت، من دوستت دارم اما، خوب چکار کنم از کارت متنفرم، همه اش چرک، خون، کثافت.»
توی خیابان کنار بیمارستان قدم می زدیم.

گفتم: «کشیکم ساعت هفت شب شروع می شود.»

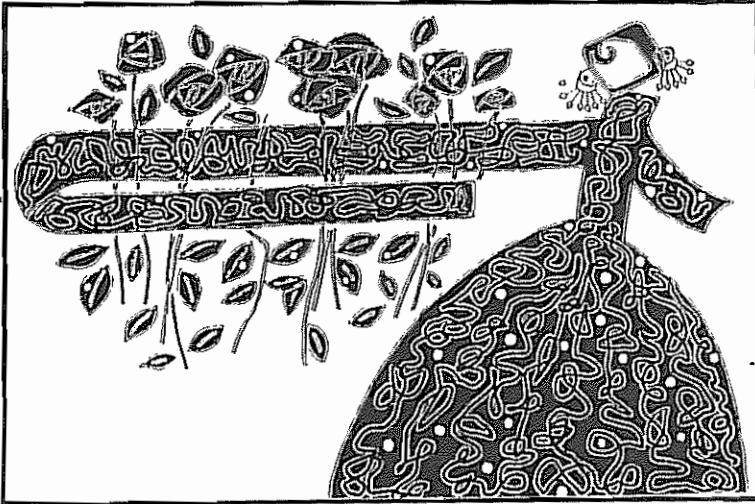
گفت: «باید صبر کنی حرفم تمام شود.»

جوابی ندادم. توی گلویم بغض بود و نمی خواستم اشکم بیاید.

گفت: «ترس. به موقع می رسی.»

به سرپرستار گفتم: «هنوز زود است که دست بردارم. باز دوباره، من سه بار ماساژ می دهم، تو هم نفس بده.»
اول که رسیدم یک مشت توی قفسه سینه اش زدم، فکر کردم دنده هایش شکست اما قلبش به کار نیفتاد. سرپرستار آمپولها را توی





و همیشه توی پاگرد پله‌ها بهش خیره می‌شدم. سرپرستار از کنارم رد شد و گفت:

«خسته نباشید. بخش نوزادان یک مریض بد حال دارد.»

آدم بالای سرش. نفسش انگار منتظر آمدن من بود که بند بیاید. گفتم: «سریع وسایل احیا را بیاورید.» و آستینهایم را بالا زدم. یک، دو، سه، نفس، توی دهانش لوله گذاشتم و وصل کردم به کیسه هوا. یک، دو، سه، نفس، نبض پایش را گرفتم. سرپرستار گفت:

«باز هم دارو بکشم توی سرتگ؟»

گفتم: «بله، ادامه می‌دهیم.»

می‌دانستم که باید زنده بماند.

وقتی صدای قلب را شنیدم هوا روشن شده بود.

سرپرستار گفت: «برگشت.»

یکی از پرستارهای شیفت صبح که از راه رسیده بود گفت: «کدام مریض بد حال است؟»

گفتم: «زنده شد.»

گوشی را توی جیبم گذاشتم و پرده اتاق را کنار زدم. دلم می‌خواست پنجره را باز کنم و از همان جا بروم بیرون. صدا کردم: «علی.»

صدایم بین برگهای درختان گم شد. خیلی غمگین بود. پشت لبه کاپشن را بالا داده بود و دستهایش را توی جیب فرو کرده بود.

گفت: «دیگر چیزی نداری بگویی؟»

می‌خواستم بگویم بالاخره این شغل را هم یکی باید انتخاب کند. پس جان آدمها چه می‌شود؟

فکر کردم ممکن است آخرین باری باشد که او را می‌بینم. دلم گرفت. چشمم را بستم که تصویرش را نگهدارم اما انگار میان همان بخارهایی که از جوی آب بیرون می‌زد گم شد.

دستم را شستم و خودم را تو آینه نگاه کردم. خسته و رنگ پریده.

به پرستار گفتم: «می‌روم بیرون قدمی بزنم. انگار آدم شب تا صبح که بیدار می‌ماند، هوای بدنش کم می‌شود.»

صبح روشن بود و زنده. توی حیاط بیمارستان چند کبوتر روی زمین نشسته بودند و دانه برمی‌داشتند. دربان، در بزرگ بیمارستان را از می‌کرد. فکر کردم علی جلوی در منتظر است تا مرا به خانه برساند.

رگ درختها پوشیده از دود بود.

سرم را بالا کردم و یک نفس عمیق کشیدم. صدای پرستار توی گوشم بود: «برگشت.»

یک لحظه بی‌آنکه بدانم چرا، خندیدم. بلند و بلندتر. هیچکس در نیابان نبود، به جز خانمهایی که با زنبیل، به طرف صف شیر می‌رفتند.

ونه‌هایم یخ زده بود و حس می‌کردم هوای بدنم کم شده و کسی را نخواستم که بگوید:

«یک، دو، سه، نفس.» و من به زندگی برگردم.

دریا به دریا

سهیلا صارمی

گلی به گیسو آویختم

و در میان آینه

جاری شدم

با ماهیان سبز

و گلبوته‌های شناور

که عشق را

دریا به دریا

می‌بردند!



نهضت زنان فیلمساز در آمریکای لاتین

احمد جلیل زاده

✎ آمریکای لاتین از چند قرن پیش در تمامی زمینه‌ها تحت سیطره استعمارگران قرار داشته است، به گونه‌ای که طی قرن‌ها عناصر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن توسط تمدن‌های غربی مسخ شده‌اند. هنر قومی و سنتی کشورهای آمریکای لاتین نیز از این تهاجم به دور نماند. اما از اواسط قرن بیستم این کشورها به تدریج توانستند هویت قومی و ملی خود را باز یابند و به سوی ادبیات و خواستگاه‌های سیاسی و فرهنگی خویش گام بردارند. آنچه در این میان بدیهی است اینکه زنان نیز در این روند به عنوان یک زیر مجموعه، قربانی تهاجم استعمارگران بوده‌اند و طی سال‌ها به درستی به این نکته پی‌برده‌اند که چگونه از طریق القای افکار خود، به صورت گوناگون به هم‌نوعان خود نزدیک شوند. █

قریب به دو دهه است که زنان پیشرو و روشنفکر این قاره که درصد کوچکی از جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، دریافته‌اند که چگونه می‌توان مسائل زنان آمریکایی لاتین و دریایی کارائیب را به وسیله سینما باز گفت. خواست عمده زنان آمریکای لاتین برابری با مردان در حداقل ممکن است. از سویی پیچیدگی وضعیت قومی آنان نتیجه ویژگی‌های ناهمگن و نامتمرکز فرهنگی آنها می‌باشد لذا یک الگوی فرهنگی متمرکز و مسلط تعارض میان زن و مرد را در این بخش از جهان کاهش خواهد داد. فیلمسازان زن در موقعیت کنونی آمریکای لاتین می‌توانند منادیان واقعی باشند، آن هم در قاره‌ای که بیسواد و فقر فرهنگی - اجتماعی، به خصوص نزد زنان، بیشتر نمود دارد و آنان از هر سو مورد تهاجم استعمار و نابرابری قرار گرفته‌اند. نهضت جدید سینماگران زن آمریکای لاتین را

که از اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد باید عاملی تفکیک کننده نسبت به سینمای پیشرو و مدرن اروپا و آمریکا دانست. زنان فیلمساز این قاره بر این اعتقادند که برای پیام‌رسانی به مخاطبان خود، یعنی زنان، بایستی از ساده‌ترین روش ممکن سود جست. تصاویر موجز و نزدیک شدن از طریق روان‌شناسی قومی و ارسال پیامها به صورت آوازه‌های عامیانه می‌تواند بیشترین هم‌نوازی و هماهنگی فکری را نزد زنان پدید آورد.

سینمای زن در آمریکای لاتین، سینمای نیازهای ریشه‌ای و غریزی است و زنان فیلمساز، فیلم‌هایشان را همواره منطبق با نیازهای اجتماع محلی و یا در اعتراض به وضعیت نابه سامان زن در جامعه ساخته‌اند و می‌سازند. نزدیکی آنان با شخصیت زن از طرق گوناگونی همچون ادبیات داستانی، عناصر سمبلیک، که می‌تواند برای سینمای آمریکای لاتین الهام‌بخش باشد، و رویکردها و خصیصه‌های ویژه محلی صورت می‌گیرد.

در میان سینمای کشورهای آمریکای لاتین، سینمای آرژانتین از پیشرفت و پویایی قابل توجهی برخوردار است. نلی کاپلان^۱ و لئو پولد توره نیلسون^۲ سال‌ها قبل از مهاجرتشان به اروپا، گوشه‌هایی از مشخصات و ویژگی‌های بارز این سینما را به جهانیان عرضه داشتند.

در سال‌های اخیر شهرت خانم ماریا لویزا بمبرگ^۳، فیلمساز مشهور آرژانتینی، در اروپا و آمریکا طنین‌انداز شده است. او فیلمسازی را بسیار دیر آغاز کرد. سال‌ها پس از اینکه ازدواج کرده بود، در اواخر سی سالگی، به کارهای جنبی در تئاتر روی آورد و سپس چند فیلم آزمایشی مستند که عمدتاً کوتاه بودند، ساخت. به جهت آنکه آثار اولیه‌اش درام‌هایی خانوادگی و مستندهایی گزارشی بودند منتقدانی که آثارش را می‌ساختند از ساخته شدن فیلم «کامیلا»^۴ توسط او تعجب کردند.

آرزوی بمبرگ در خلق دراماتیک یک اثر تاریخی را باید در تلفیق آثار غیر تخیلی او نظیر لحظه‌ها یا فیلم‌های تماماً فمینیستی‌اش مانند کامیلا و دوشیزه مری مشاهده کرد که تلاش زنان را برای کسب خودمختاری و استقلال نشان می‌دهند. بمبرگ تا قبل از ساخته شدن فیلم مهمش، کامیلا، دو فیلم بلند به نامهای لحظه‌ها و آقای هیچ را نیز ساخته بود.

کامیلا داستان زندگی «کامیلا آکورمان»، یک زن مبارز آرژانتینی را نشان می‌دهد.

● کامیلا آکورمان، زنی است که بر علیه سرنوشت، تسلیم در مقابل خواستهای بچه‌ها، کلفتها و مردهای خانواده به مبارزه برمی‌خیزد.

پخش فیلم، به دلیل تم سیاسی، در آرژانتین ممنوع اعلام شد. کامیلا آکورمان، زنی است که بر علیه سرنوشت، تسلیم در مقابل خواستهای بچه‌ها، کلفتها و مردهای خانواده به مبارزه برمی‌خیزد.

خانم بمبرگ می‌گوید: «بیشتر زنان، جوانیشان را مانند مبتلایان به عشق سپری می‌کنند. نیازی دایمی که نشانگر عشق‌ورزی و احساس است. چیزی که می‌فهمم، آنچه که در حال حاضر می‌خواهم به جست‌وجوش بپردازم، چگونگی به کارگیری این نیاز مطابق علایق خود زنان است. احساس داشتن فی‌الفسه ایرادی ندارد ولی نباید اجازه داد که احساس، زندگی را در ما به تحلیل ببرد و یا وسیله‌ای در جهت مقاصد سیاسی باشد.»

بمبرگ در پاسخ به این سوال که چرا چنین مجادله‌ای همواره در مورد فیلمهائیان وجود دارد، آیا سیاست سبب این کار شده یا آنکه با توجه به اینکه زن هستید این حساسیت را در فیلمهائیان به تصویر می‌کشید، گفته است: «تا چند سال پیش فیلمسازی در آرژانتین در حوزه سرگرم‌کننده‌اش ادامه داشت. تا اینکه من پا پیش گذاشتم. فکر می‌کنم بسیاری از کارگردانان از اینکه من در صدد این موضوع هستم که زنان هم می‌توانند به صورت جدی به کار بپردازند ناراحتند. بر آن بودم که جایگاه خودم را به عنوان یک

اجتماع کاتولیک هستند، مجبورند به اصولی که کلیسا بنا گذاشته است تن در دهند. اصولی که بر طبق آن ستونهای جامعه را کلیسا، دوست و خانواده تشکیل می‌دهند و عمدتاً در دست مردان قرار دارند. نکته مهم در فیلم کامیلا این است که یک زن جوان جرأت درگیر شدن با این سه ستون را پیدا می‌کند.

خانم بمبرگ می‌گوید: «فکر می‌کنم جالب خواهد بود که زنان کارهای یک شخص خاطی را که متهم و متجاوز معرفی می‌شود ببینند. این شخص نوعی از مبارزه‌طلبی را در

● در برزیل، «سوزانا آمارال»

در سالهای اخیر،

دگرگونی اساسی در نحوه

نگرش و هویت بخشی

به زنان را

سرلوحه فعالیت‌های

خود قرار داده است.

او پس از فیلم دوشیزه مری چند فیلم کوتاه مستند ساخت و سپس به ایتالیا رفت. آخرین فیلم او این بار هم حرف زدن ممکن نخواهد بود نام دارد که اخیراً آن را در ایتالیا ساخته و در جشنواره فیلم ونیز ۹۳ به نمایش درآمد.

دیگر فیلمساز آرژانتینی خانم، سوزانا مونوز است که در سال ۱۹۵۴ در بوینس آیرس دیده به جهان گشود. او که یهودی است، در هجده سالگی به همراه والدینش به اسرائیل رفت و در آنجا به عنوان ویراستار برای تلویزیون اسرائیل کار کرد و بعد از هفت



بازنگر نیلم کامیلا

● سینمای زن در آمریکای لاتین، سینمای نیازهای ریشه‌ای و غریزی است و زنان فیلمساز، فیلمهائیشان را منطبق با نیازهای اجتماع و یا در اعتراض به وضعیت نابه سامان زن در جامعه می‌سازند.

فمینیست واقعی پیدا کنم اما در این راستا با مقاومت زیادی مواجه شدم. مجادلات، فی‌الفسه ناراحت‌کننده بود شاید بدان دلیل که نمی‌خواستم شاهد چنین هیاهو و مجادلاتی باشم یا شاید به دلیل اینکه یک زن فیلم می‌ساخت. تعجب و شگفتی آنها را کاملاً اهانت‌آمیز دانستم. در آمریکای جنوبی وضعیتی حاکم است که براساس آن تنها مردان باید به چنین کارهایی دست بزنند.»

در فیلم کامیلا، بمبرگ بیانیه سیاسی خود را از طریق روابط مادر و دختر که با صدای بلند حرفهای خود را بیان می‌دارند، ارائه می‌دهد. در کامیلا، مادر و دختر هر دو رود خروشان از معرفت و عقیده‌اند. کلیسای کاتولیک در آرژانتین بسیار مستبدانه عمل می‌کند و از آنجا که تمام طبقات بالای

خود دارد که این امر او را آزاد و نسبت به حرفهای دیگران جسور می‌کند. فکر می‌کنم ناامنی و خاطیگری، دو مفهومی هستند که شخص را در یک جامعه (غیرعادل) به سوی بیان ذاتی اثر هنری سوق می‌دهند.»

فیلم بعدی خانم بمبرگ، دوشیزه مری نام دارد که ابتدا توقیف گردید و سپس با سانسور چند صحنه کلیدی، به نمایش درآمد. دوشیزه مری، فیلمی تمثیلی از مبارزات و زندگی یک زن مبارز آرژانتینی در اواخر قرن نوزدهم است که با عوامل دولتی و استثمار مبارزه کرده بود. بعد از ساخته شدن این فیلم، بمبرگ گفت: «دولت سرکوبگر در کشور من بسیار ظالمانه رفتار می‌کند، لذا سعی خواهم کرد که ندای آزادیخواهی زنان را در هر مرحله و در هر کشوری به گوش جهانیان برسانم.»

سال اقامت در این کشور برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در موسسه شیمیایی سانفرانسیسکو به تحصیل در رشته سینما پرداخت. مونوز اولین فیلمش را تحت عنوان آرژانتین ساخت که در واقع اعتراضی بود به برگزاری بازیهای جام جهانی فوتبال ۱۹۷۸ در این کشور. جدیدترین فیلم مونوز، سوزانا نام دارد که یک اتوبیوگرافی مستند است.

مونوز تخصص و دلبستگی زیادی به سینمای تلویزیونی و مستند دارد. در سال ۱۹۸۳ با فیلمسازی از نیکاراگوا به نام لوردس پورتیلو آشنا شد که او نیز در موسسه سینمایی سانفرانسیسکو به تحصیل اشتغال داشت. این دو در ۱۹۸۴ فیلم مادران پلانا دو مایو را ساختند که در مورد سی هزار ناپدید شده، در زمان حکومت نظامیان در

آرژانتین است. در آوریل ۱۹۷۷ چهارده نفر از مادران این ناپدید شدگان در مقابل کاخ ریاست جمهوری در پلازا دومايو در بوئنس آیرس، دست به تظاهرات زدند. این حرکت، گروهی را به وجود آورد که امروز ۲۵۰۰ عضو دارد. در ۱۹۸۴ هنگامی که این فیلم ۶۴ دقیقه‌ای مستند به نمایش درآمد، انعکاس وسیعی در جهان پیدا کرد.

خانم پورتیلو چند سال قبل از همکاری با مونوز، فیلم بعد از زلزله را پیرامون مهاجران نیکاراگوآیی در شهر سانفرانسیسکو ساخت. همچنین بر روی فیلمی تلویزیونی درباره یک کارگر کارخانه با نام زنان طبقه پایین کار کرده است. فیلم دیگر پورتیلو ظهور زنان نام دارد که مستندی درباره امکان اشتغال دختران نوجوان است.

پورتیلو هنگامی که نوجوان بود به آمریکا رفت. کار در زمینه فیلم را در لوس آنجلس آغاز کرد. سپس به سانفرانسیسکو رفت و با گروهی همکاری کرد که فیلمهای مستقل و متفاوت می‌ساخت. سپس به عنوان دستیار فیلمبردار، دوره دید و بعد از آن به موسسه سینمایی سانفرانسیسکو رفت. پورتیلو می‌گوید: «در ۱۹۷۸ به ساندنیستها پیشنهاد ساخت فیلمی را دادم. نمی‌توانستم در آن زمان به نیکاراگوآ بروم لذا فیلم دراماتیک «بعد از زلزله» را ساختم.»

پورتیلو می‌گوید: «در سال ۱۹۸۴، من و مونوز فیلمی در مورد ناپدید شدگان سیاسی آرژانتینی ساختیم که در زمان حکومت خوان پرون و ژنرال ویڈلا به اتهام مبارزات سیاسی دستگیر شده بودند. این فیلم، مادران پلازادومايو، از این جهت فمینیستی است که ایده‌اش را از زنان گرفته است. فیلم درباره مبارزات زنان و قدرت آنهاست. اما نخواسته‌ایم مردان را در فیلم جا بیندازیم. سعی کرده‌ایم درباره موقعیت زنان در آرژانتین صحبت کنیم.» خانم مونوز درباره این فیلم می‌گوید: «ما با این فیلم خواستیم بگوییم که مادران به تلاش خود به خاطر فرزندان‌شان ادامه می‌دهند. آنها همواره درباره چیزهایی که فرزندان‌شان به آنها یاد داده‌اند صحبت می‌کنند. فکر می‌کنم فیلم ما راه قدرتمندی برای نزدیک کردن مردم به هم است. راهی است برای متوجه ساختن آنها به موضوعات اساسی و البته این جریان مختص آرژانتین یا آمریکای لاتین نیست.»

پورتیلو می‌گوید: «از نظر ادبیات سیاسی و قومی، تحت تأثیر داریو روبن شاعر انقلابی آمریکای لاتین، قرار دارم که بنیانهای

شعر و ادبیات را دگرگون کرد، و نهضت نویی را به وجود آورد که الهام بخش زنان شد.» در نیکاراگوآ با وجود یکصدوپنجاه سالن سینما، به دلیل فشار دولت مرکزی بر روی فیلمسازان، اکثر محصولات سینمایی وارداتی است.

سینمای اروگوئه در وضعیت وخیمتری قرار دارد و اساساً سینمایی بدون کارگردان است چرا که اکثریت آنها در تبعیدند و افرادی که باقی مانده‌اند به آثار کوتاه تبلیغی - تجاری و یا ملودرامهای خانوادگی روی آورده‌اند.

در برزیل، سوزانا آمارال^{۱۳} در سالهای اخیر، دگرگونی اساسی در نحوه نگارش و هویت بخشی به زنان را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده است. او با فیلم ساعت ستاره، خود را به عنوان مستعدترین فیلمساز زن دنیا معرفی کرد. آمارال که متولد ۱۹۴۵ است و تحصیلات سینمایی خود را در ریودوژانیرو به اتمام رسانده، تحت تأثیر جیمز جویس قرار دارد. او می‌گوید: ما به دنبال یک هویت گمشده هستیم، حلقه گمشده‌ای به قدمت چند قرن. فکر می‌کنم زنان راه قدرتمندی و روشنگری را جهت جهش به

سوی تکامل پیدا کرده‌اند. تاریخ ما، تاریخی مرده و انفعالی است. من در فیلم ساعت ستاره چهره یک دانزاما کابر^{۱۴} را به نمایش گذاشتم که نشانگر هویت قومی زن آمریکای لاتین در گذرگاه تاریخ است. این دانزاما کابر در خون هر زن برزیلی جریان دارد و جزیی از جوهره وجودی او را تشکیل می‌دهد.»

سینمای زن در آمریکای لاتین با روش پویا و قدرتمندی که در پیش گرفته است به عنوان انقلابیترین و اصیلترین سینمای مردمی در جهان معرفی می‌شود که این برای زنان دیگر کشورها می‌تواند یک خط مشی و جریان اساسی باشد.

- پی‌نوشتها
1. Nelly Kaplan
 2. Leopold Torre Nilsson
 3. Maria Luisa Bemberg
 4. Camila
 5. Susana Munoz
 6. Susana
 7. Lourdes Portillo
 8. Las Maders de La Plaza de mayo
 9. After the Earthquake
 10. Over Linder Sideways down
 11. Women Emerging
 12. Dario Rubn
 13. Susana Amarall
 14. Danzamacaber

فرم اشتراك

نام و نام خانوادگی
 نام خانوادگی
 نام خانوادگی
 سن: تحصیلات: تاریخ شروع اشتراك:
 از شماره: نشانی:
 کد پستی: تلفن: صندوق پستی:

حق اشتراك برای یکسال (۱۲ شماره)

ایران ۱۴۴۰۰ ریال
 معادل ۲۴ دلار
 معادل ۲۲ دلار

خوانندگان گرامی در صورت تمایل به اشتراك می‌توانند با تکمیل این فرم و واریز حق اشتراك به حساب جاری ۱۹۷۰ به نام مجله زنان، بانک ملی ایران، شعبه سمیه (قابل پرداخت در شعبه سراسر کشور)، اصل فیش بانکی همراه با اصل یا کپی این فرم را به نشانی تهران - صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ مجله زنان ارسال فرمایند.



باسبزینه‌های سفره خود را بیاراییم

بهناز صفایی

۳۳ فصلهای سال هر کدام رنگ و بویی ویژه دارد. طبیعت در هر کنجی به سبزی می‌نشیند، در خانه‌هایی که کوچکنند و دور از فضای سبز، چه خوب است ساقه سبزی از گوشه‌ای برچید و بر سر سفره غذا نشانند. ۳۴



◀ دستمال سفره برگ سبز

برگهای صاف و علفهای سبز داخل باغچه یا گلدانهای آپارتمانی برای تزئین دستمال سفره بسیار مناسب است. اگر برگ سبز در دسترس نداشتید، می‌توانید از سبزی تازه چون شوید، ترخان یا جعفری استفاده کنید:

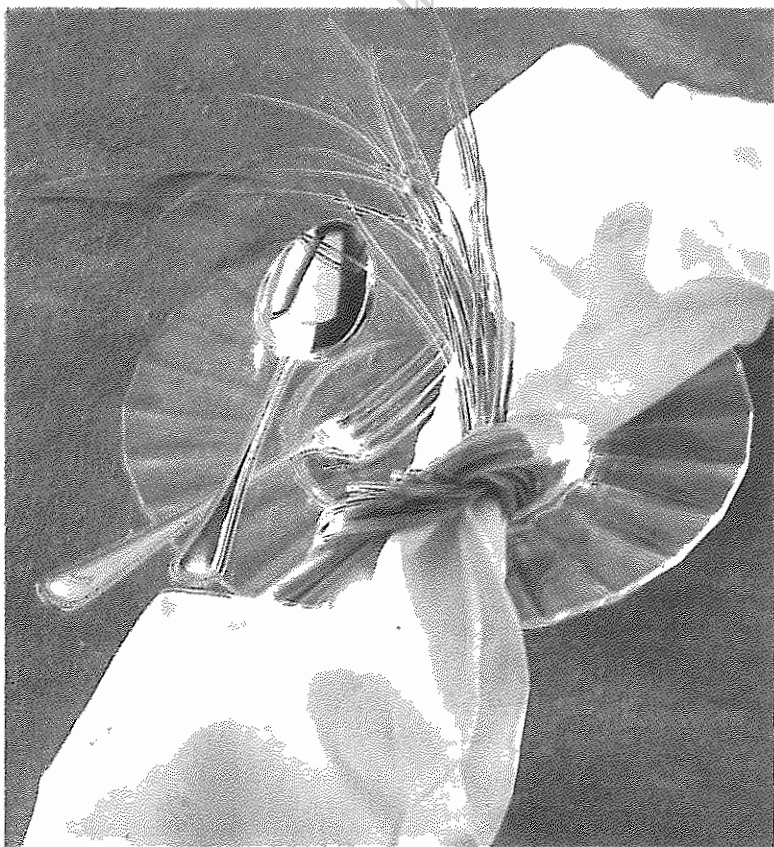
طبق سلیقه خودتان، کنار هم بچینید و ساقه آن را با نخ کوچکی، محکم گره بزنید. سعی کنید دسته‌ای که درست می‌کنید خیلی برجسته نباشد و صاف و راحت روی دستمال سفره قرار گیرد. سپس ساقه آن را روی گره قبلی نخ حصیری قرار دهید و گره دیگری روی ساقه بزنید.

۱ - دستمال سفره را پلیسه کنید و یک نخ کتان یا حصیری دور آن بیچید و گره شلی به آن بزنید و از هر طرف نخ گره زده، حدود ۷/۵ سانتیمتر باقی بگذارید و اضافه آن را ببرید. دستمال سفره باید حالت بادبزنی پیدا کند. (شکل یک)

شکل یک



دستمال سفره فریزیا



حال می‌توانید غذا را در فضایی معطر
صرف کنید. برای تزیین سفره به این شکل
می‌توانید از هر شاخه گلی که در خانه در
دسترس دارید استفاده کنید.